

*دکتر سید محمد اکرم «اکرام»

پند پدر

رضا صبح شد، چشم بگشاز خواب
سیاهی ز روی افق دور شد
بین آسمان و زمین دیدنی ست
درین پرده نیلگون سپهر
در آئینه روشن کاینات
نگه کن سوی چرخ و خورشید و مه
نگه باز گردد به سویت ضعیف
چنین خوان نعمت که آراسته؟
که از نیستی کاینات آفرید؟
زمین و زمان مظهر ذات اوست
به تخلیق داری اگر مایه بی
ز شرق آورد مهر را کردگار
بر افراشت افلاک را بی ستون؟
گل و لاله و یاسمین را نگر
دلیل است عالم به رب جلیل
ولی چشم عرفان کنی باز اگر
در اثبات ذاتش دلیلی میار

بین با چه نوری دمید آفتاب
جهان، ماه من! غرق در نور شد
به میزان اندیشه سنجیدنی ست
بین می درخشند صد ماه و مهر
بین جلوه ذات عالی صفات
نگه کن به آن ها، مکرر نگه
نبینی تو نقصی به صنع لطیف؟
که بخشیده هر چیز بی خواسته؟
که مرگ آفرید و حیات آفرید؟
مکین و مکان جمله آیات اوست
به تصدیق آور چنین آیه بی؟
اگر می توانی ز غریب بر آر
شب از روز و روز از شب آرد برون؟
جهان و جهان آفرین را نگر
که باغ است بر باغبانش دلیل
نبینی بجز ذات پاکش دگر
که او خود دلیل خود است آشکار

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پنجاب.

- ۱- نام پسر گوینده.
- ۲- الذی خلق سبع سموات طباقا. ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت. فارجم البصر. هل تری من فطور. ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر. (قرآن ۶۷ : ۳).
- ۳- خلق الموت والحیة (قرآن ۶۷ : ۲).
- ۴- فاتوا بسورة من مثله (قرآن ۲ : ۲۳).
- ۵- قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب. (قرآن ۲ : ۲۵۸).
- ۶- رفع السموات بغير عمد (قرآن ۱۳ : ۲).
- ۷- تولج الیل فی النهار و تولج النهار فی الیل (قرآن ۳ : ۲۷).

نظیرش عبث می کنی جستجو
 ننایش بخوان و ستایش بکن
 ز حق خواه توفیق کار نکو
 دل و گردش دل به دست حق است؟
 پدید آورد قدرتش دم به دم
 برون است ذاتش ز وهم و خیال
 کرا زهره معرفت بوده است؟
 به شمعش چو پروانه کی ایستیم؟

چو او در بجلی ست ، ما نیستیم

پس گریه بی عاقبت خنده بی ست
 اگر گریهات بهر یزدان بود
 وگر نالی از بهر دنیای دون
 مده دل به دنیا ، مکن یاد او
 تومی مانی و این جهان رفتی ست
 وجود بشر جاودانی بود
 قوی دار دل را به ذکر قوی
 ضعیفان ز هستی شکایت کنند
 به کبک و کبوتر نسازد جهان
 به نیرو توان در جهان زیستن
 حیات بشر جوشش و کوشش است
 به گیتی بجز ریخ راحت کجاست ؟
 به کام نهنگ است در مراد
 گهر باش و از موج جوشان مترس
 چو شد بچه بط به آب آشنا
 محبت شعاران به رزم حیات
 به مردی نشست اندر آتش خلیل
 فقط عاشق است آن که از جان گذشت

که پایان شب صبح تابنده بی ست
 دلت تا ابد شاد و خندان بود
 بنسالی مدام و بمانی زبسون
 که مست است بسیار بنیاد او
 زمین رفتی ، آسمان رفتی ست
 بجز او جهان جمله فانی بود
 که تا در خور رزم هستی شوی
 مدام از المها حکایت کنند
 که این بازها را بود آشیان
 که نتوان بدون توان زیستن
 بمیرد هر آن کس که بی جوشش است
 بجز کوهکن خواب شیرین کراست؟
 چنین دارم از خضر فرخنده یاد
 ز آشوب بحر خروشان مترس
 کند بی دریغ او به دریا شنا
 هراسی ندارند از حادثات
 دلیرانه بگذشت موسی ز نیل
 ازین راه دشوار آسان گذشت

۱- لیس کمله شی (قرآن ۴۲ : ۱۱)

۲- قلوب العباد بین أصبعین من أصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء (حدیث).

۳- ان الله علی کل شی قدیر (قرآن ۲ : ۲۰).

۴- تخرج العجی من المیت و تخرج المیت من العجی (قرآن ۳ : ۲۷)

۵- ما عرفناک حق معرفتک (حدیث)

تو دیدی که اصحاب و آل عبا چه کردند در راه عشق خدا
 گذشته اند از جان و از مال و زر پدر بی یسر شد ، پسر بی پدر
 سپردند جان ها به جانان همه که عشاق بودند آنان همه
 همه شاد رفتند سوی بلا چه در دشت بدر و چه در کربلا

وفا باشد آئین مردان نگر

ره و رسم شیران یزدان نگر

الا شهبسوارا به سایه خواب که راحت دراز است و سایه سراب
 به سایه خواب ارز بال هاست وگر سایه سدره المنتهی ست
 پیمبر عنان را چو از سدره تافت ز حق منزل قاب قوسین یافت
 ز نور خداوند پرمایه شد گنشت از سر سایه ، بی سایه شد
 رودجان سوی جان و تن سوی تن تو هم رو سوی جان و بر تن متن
 برو گیر دامان مرد خدا که تا با خدا سازدت آشنا
 خدا بحر و مرد خدا موج بحر نباشد ز بجرش جدا موج بحر
 نمایانگر قهر یم کیست ؟ موج پدیدآر لطف و کرم کیست ؟ موج
 گهر می فشاند به وقت کرم برد در دم قهر در قهر یم
 چو قهر خداوند ظاهر شود ابابیل بر فیل قاهر شود
 به امر خدا کار مرد خداست خدا ناخدا کشتی نوح راست
 بزی با خداوند و جاوید زی فروزان تر از ماه و خورشید زی
 چو باشد به عالم از زندگی ازو دور مرگ است و مرگ دوام
 روا باشد اعدام کافر ازان ازو دور مرگ است و مرگ دوام
 چو مقصود عالم بود کوی او که تا او به رحمت نوازد ترا
 به درگاه خویش آشنایی دهد که گردنند این روشنان هم سیه
 بر اسباب دنیا مکن اعتداد که دنیا چراغی است در راه باد
 خبر هیچ داری ز دار فنا مکندر کجا رفت و دارا کجا ؟
 برفتند در پرده نیستی چو آن ها نماندند ، تو کیستی ؟
 مکندر به آب بقا پی نبرد به آن چشمه راهی نبرد و ببرد
 منت رهنمایی کنم خضر وار ز من این حدیث نبی گوش دار
 به خویش آفرین و صف های خدا همین و همین است آب بقا

جهان فانی است و خدا باقی است
هر آن کس که دارای وصف خداست
نمیرد چو دل با خدا زنده شد
دلت را به حق بند و آزاد باش
مهر حاجت خویش را پیش کس
دریغای پی رزق اهل هوا
نه مرد است آن کس که او را دری
سگان را چنین خصمت دون بود
فقط عشق سازد بشر را بشر
وگرنه بشر نیست جز جانور

چه گویم من از عشق معجز نما
به عاشق دهد رنگ معشوق را

به سعی و عمل کوش ای کاجو
بکاری اگر ، تخم نیکی بکار
درین مزرع دهر دیدم بسی
بخواهی اگر انقلابی به پیش
خدا حال قومی نگردانده است
زمن گیر یونان که ایران بود
به عالم به هر جا که ویرانی است
خرد آدمی را بود مایه بی
خرد از ره دین چو بیرون رود
ز حد شریعت تو بیرون مرو
محمد نیایی به مصر و یمن
بجز دین او در جهان دین کجاست؟
بیا عقل را خاک راهش کنیم
به شمعش چو پروانه سوژیم پاک
فقیران درگاه پیغمبریم

نخواهیم بالا و هست از خدا
که ما را محمد بس است از خدا

۱- ایس للانسان الا ما سعی (قرآن ۵۳ : ۳۹).

۲- ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم (قرآن ۱۳ : ۱۱).